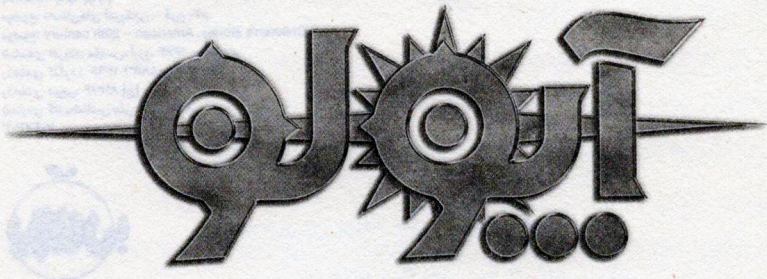


# شبح تاریکی



القلمی ادارہ

ریکارڈ ویسٹ ہاؤس

رائیون سٹریٹ، لاہور

پتہ: لاہور، پاکستان

تلفون: 373-7777

ای میل: [info@alqam.com](mailto:info@alqam.com)

ویب سائٹ: [www.alqam.com](http://www.alqam.com)

پبلشر: ریکارڈ ویسٹ ہاؤس، لاہور

پرچہ نمبر: 100

قیمت: 100 روپے

© 2008

سب کچھ محفوظ ہے

پہلی بار شائع

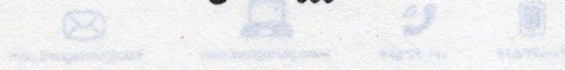
تاریخ: 2008

پہلی بار شائع

تاریخ: 2008

پہلی بار شائع

ریک ریوردان  
آرزو مقدس





## لِستِر (آپولو)<sup>۱</sup>

هنوز آمده؛ ممنون که حالم رو پرسیدین  
وای خدا، از این زندگی متنفرم

از همان موقعی که اژدهایمان به ایندیانا<sup>۲</sup> اعلام جنگ کرد، فهمیدم آن روز خیلی روز بدی خواهد بود.

شش هفته بود که به سمت غرب می‌رفتیم و فِستوس به هیچ ایالتی این قدر خشونت نشان نداده بود. به نیوجرسی هیچ توجهی نکرد. با اینکه با سایکلاپس<sup>۳</sup> های پیتسبورگ درگیر شدیم، به نظر می‌رسید از پنسیلوانیا خوشش آمده است. اوهایو را به زور تحمل کرد؛ با اینکه در آنجا با پوتینا<sup>۴</sup> مواجه شدیم که الهه‌ی نوشیدنی‌های کودکانه در روم باستان است و به شکل پارچ قرمز و بزرگی که صورتک خدانی بر آن نقش بسته، دنبالمان آمد.

اما نمی‌دانم چرا فِستوس تصمیم گرفته بود از ایندیانا خوشش نیاید. روی گنبد ساختمان مجلس نمایندگان شهر فرود آمد؛ بال‌های آهنینش را

۱- Apollo: ایزد روشنایی، موسیقی، کمان‌داری، پزشکی، هنر و پیشگویی در اساطیر یونان.

۲- Indiana: یکی از ایالت‌های آمریکا که در قسمت غرب میانه‌ی این کشور واقع شده است.

۳- Cyclopes: از موجودات افسانه‌ای اساطیر یونان باستان که تنها یک چشم در وسط پیشانی داشتند.

۴- برای فهمیدن حرف‌های آپولو، به راهنمای اسامی در آخر کتاب مراجعه کنید.



تکانی داد و گلوله‌ی آتشی پرتاب کرد که پرچم ایالت را روی میله‌ی پرچم به خاکستر تبدیل کرد.

لئو والدیز افسارهای اژدها را کشید. «ای بابا، رفیق! قبلاً درباره‌ی این کار باهم حرف زده بودیم. جزغاله کردن ساختمان‌های دولتی، ممنوع!»

**کالیپسو** که پشت سر او، روی ستون مهره‌های اژدها نشسته بود، فلس‌های اژدها را محکم گرفت. «می‌شه لطفاً بریم روی زمین؟ ولی این‌بار آرام و آهسته؟»

باینکه کالیپسو تا پیش از این یک ساحره‌ی نامیرا بود که اختیار ارواح باد را در دست داشت، چندان از پرواز کردن خوشش نمی‌آمد. باد سرد، موهای قهوه‌ای‌اش را به صورتم می‌کوبید و باعث می‌شد مدام پلک بزدم و نف کنم. بله، خواننده‌ی عزیز!

من، مهم‌ترین مسافر، نوجوانی که قبلاً ایزد شکوهمند آپولو بوده، ناچار شده بودم پشت همه روی اژدها بنشینم. آه، از وقتی که زئوس نیروهای ایزدی‌ام را از من گرفته بود، چقدر خوار شده بودم! انگار همین کافی نبود که حالا به یک آدمیزاد نوجوان شانزده‌ساله با اسمی به‌وحشتناکی لستِر پاپادوپولوس تبدیل شده بودم؛ انگار همین کافی نبود که ناچار شده بودم روی زمین زحمت بکشم (ایششش!) و ماجراهای قهرمانانه‌ای را پشت سر بگذارم تا دوباره بتوانم دل پدرم را به‌دست آورم؛ یا اینکه صورتم جوش‌هایی داشت که با داروهای معمولی جوش صورت درمان نمی‌شد. باینکه گواهینامه‌ی رانندگی نوجوانان در ایالت نیویورک را داشتم، لئو اجازه نمی‌داد پشت توستن مسی پرنده‌اش بنشینم!

پنجه‌های فستوس دنبال جای پای روی گنبد سبز رنگ می‌گشت، اما این گنبد برای اژدهایی به قدوقواره‌ی او خیلی کوچک بود. به یاد آن زمانی افتادم که مجسمه‌ای بزرگ از **کالیوپه** - الهه‌ی الهام‌بخش - را روی ارابه‌ی خورشیدم نصب کرده بودم و وزن آن باعث شده بود به چین سقوط کنم و

صحرای گوبی<sup>۱</sup> به وجود بیاید.

لئو که صورتش از دوده سیاه شده بود، نگاهی به عقب انداخت. «آپولو، چیزی حس نمی‌کنی؟»

«چرا همه‌ش من باید چیزمیز حس کنم؟ اینکه من یه زمانی ایزد پیشگویی بوده‌م...»

کالیپسو یادآوری کرد: «مگه تو نبودى که تصویرهایی بهت الهام می‌شد؟ خودت گفتی دوستت مگ اینجاست.»

حتی شنیدن اسم مگ هم باعث می‌شد قلبم بگیرد. «خب، ولی دلیل نمی‌شه که بتونم موقعیت دقیقش رو با ذهنم پیدا کنم! زئوس دسترسیم به جی.پی.اس رو محدود کرده!»

کالیپسو پرسید: «جی.پی.اس؟»

«جایگاه‌پوی سروران.»

«همچین چیزی وجود نداره!»

لئو گفت: «ای بابا، بچه‌ها دعوا نکنین!» و به آرامی به گردن اژدها زد. «حالا می‌شه امتحان کنی، آپولو؟ اینجا شبیه اون شهری هست که توی خواب دیدی یا نه؟»

نگاهی به افق انداختم.

ایندیانا سرزمین صاف و همواری بود - بزرگراه‌هایش در دشت‌های پوشیده از بوته‌های کوتاه قهوه‌ای‌رنگ همدیگر را قطع می‌کردند، سایه‌ی ابرهای زمستانی برفراز شهرک‌های خارج از شهر معلق بود و چند ساختمان بلند در اطرافمان دیده می‌شد - پُشته‌هایی از سنگ و شیشه که مثل لایه‌های سیاه و سفید آب‌نبات روی هم قرار گرفته بودند. (البته نه از آن خوش‌مزه‌هایش؛ از آن‌هایی که قرن‌ها و قرن‌ها در ظرف شکلات‌خوری مادرخوانده‌تان، روی میز اتاق نشیمن مانده‌اند. نه بابا، هرا جان! چرا خیال

۱- Gobi Desert: بیابانی وسیع در شمال و شمال‌غربی چین و جنوب مغولستان.